

بنیادگرایی اسلامی داعش – القاعده: تمایزهای ساختاری و ایدئولوژیکی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۳

سید جواد صالحی^۱ *

فاتح مرادی نیاز^۲

چکیده

تحولات موسوم به بیداری اسلامی و پیامدهای قابل توجه آن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، معادلات سیاسی را در خاورمیانه، دستخوش تغییر کرده است. نقش بارز گروه‌های بنیادگرای اسلامی و تروریستی مانند القاعده و داعش در تحولات اخیر به‌ویژه در جنگ داخلی سوریه و بحران عراق، سیمای سیاسی خاورمیانه را به کلی دگرگون کرده است. خشونت عریان داعش در مقابله با گروه‌ها و کنش‌گران دیگر در این کشورها و تقویت و رشد پایگاه سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی این گروه در منطقه و ورای آن، بحث اصلی محافل دانشگاهی شده است. با وجود شباهت‌های ساختاری و ایدئولوژیکی، موج جدید بنیادگرایی در منطقه در بسیاری از ابعاد به‌صورتی چشمگیر، به تحول و دگردیسی، دچار شده است. داعش که اکنون، قوی‌ترین گروه تروریستی و بنیادگرای جهان محسوب می‌شود، سبک و شیوه‌ای نوین در عملکرد و سیاست‌گذاری‌های رادیکال از خود به‌نمایش گذاشته است. کنترل بخش‌هایی بزرگ از عراق و سوریه و جذب ده‌ها هزار نیروی جدید جهادی از سرتاسر جهان، از عملکرد به‌نسبت موفق این گروه حکایت دارد. در این مقاله تلاش شده تا با توجه به شاخص‌های ایدئولوژیکی و ساختاری که داعش و رهبران آن ارائه داده‌اند، مقایسه موردی میان این گروه و القاعده انجام گیرد و تفاوت‌های ساختاری و ایدئولوژیکی آنها بررسی شود.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی اسلامی، داعش، القاعده، خشونت، ایدئولوژی.

* ۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول: salehi_j@yahoo.com)

۲. دانشجوی کارشناسی‌ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه شیراز

مقدمه

دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی را باید دوران احیای بنیادگرایی اسلامی دانست. معضل‌های سیاسی، اقتصادی (به‌ویژه بحران نفتی ۱۹۷۴)، اجتماعی و البته تبعات شکست کشورهای عربی از رژیم صهیونیستی در جنگ شش‌روزه و حتی تاحدودی ناکامی این کشورها در جنگ ۱۹۷۳ دست به دست هم دادند تا افکار عمومی در کشورهای عربی-اسلامی از حرکت‌های پان‌عربیسم و ملی‌گرایانه، ناامید شوند. انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، نقطه عطفی در رشد و بالندگی نهضت‌های اسلامی در خاورمیانه به‌شمار می‌رود؛ هم‌زمان، اشغال افغانستان از سوی شوروی و بسیج افکار عمومی دنیای اسلام برای مبارزه با این تحدی، درنهایت به قدرت‌گرفتن القاعده در افغانستان منجر شد؛ گروهی که بعدها به یکی از چالش‌های بزرگ کشورهای غربی و حتی اسلامی در مبارزه با بنیادگرایی اسلامی تبدیل شد. قدرت و هیمنه طالبان و القاعده در افغانستان با حمله ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ پایان یافت اما تداوم این حرکت در قالب مبارزات چریکی هنوز هم پس از گذشت چهارده سال از حمله آمریکا تداوم دارد؛ البته نکته قابل تأمل درخصوص بنیادگرایی اسلامی، پویایی و دگردیسی در ساختار و نحوه مبارزاتی این گروه‌هاست؛ به‌ویژه پس از اشغال عراق از سوی آمریکا و بازشدن پای گروه‌های رادیکال اسلامی و مرتبط با القاعده در این کشور که بسیار مورد توجه بوده است. القاعده^۱ عراق در واقع، شاخه منفک‌شده از القاعده افغانستان است که از سوی ابو مصعب الزرقاوی^۲ در سال ۲۰۰۳ تأسیس شد.

تفکرهای خاص و متحجرانه الزرقاوی درخصوص چگونگی اداره گروه و سازماندهی آن، خیلی زود، خود را نمایان کرد. راهبردهای (تاکتیک‌های) نظامی و چریکی آکنده از خشونت عریان، طی مبارزات این گروه در عراق در نبرد نیروهای آمریکایی، شیعیان و حتی برخی از قبایل سنی به‌طور

۱. نام القاعده با اسامه بن‌لادن عجین شده و همه، این گروه را با نام او می‌شناسند و البته درست است؛ اما باید گفت که این عبدالله عزام، رهبر برجسته جهادی‌های خارجی در دوران اشغال افغانستان توسط شوروی در کنار اسامه بن‌لادن، بود که پس از خروج شوروی از این کشور اعلام کرد که قصد ندارد ارتش متشکل از جهادگرایان را در افغانستان منحل کند و قصد دارد از این ارتش در راستای تحقق امت اسلامی و فتح مجدد سرزمین‌های اسلامی بهره‌ببرد؛ بنابراین، او عنوان «القاعده الصلب» را انتخاب کرد. او در ۱۹۸۸ مقاله‌ای در شماره ۴۱ نشریه *الجهاد* به‌چاپ رسانید و در آن، ویژگی‌های نوعی ساختار منسجم و مستحکم و تکلیف مجاهدان را در راه تحقق این هدف تشریح کرد؛ اما مرگ اعزام در پشاور پاکستان در سال ۱۹۸۹، تحقق این امر را با چالش‌های اساسی مواجه ساخت.

2. abu mus'ab al-zarqawi

کامل، مشهود بود؛ درواقع، سبک فکری و ایدئولوژیکی ابومصعب الزرقاوی در عراق، از وقوع نوعی دگردیسی در پیکره و تفکرهای حرکت بنیادگرایی در خاورمیانه حکایت می‌کند. یکی از ویژگی‌های متمایز القاعده عراق، توسل جستن به درجه‌ای از خشونت است که حتی از سوی بنیان‌گذاران فکری این حرکت، یعنی القاعده افغانستان در بسیاری موارد، مورد نکوهش بوده‌است؛ براساس مستندهای به‌دست‌آمده از این گروه‌ها در افغانستان و عراق، یکی از دلایل اصلی بروز نارضایتی میان سران این دو گروه در عراق و افغانستان، به استفاده افراط‌گونه ابومصعب الزرقاوی از خشونت بازمی‌گردد (Jamestown, 2015).

سال ۲۰۱۱ را باید سال آغاز قدرت‌گرفتن گروه‌های بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه قلمداد کرد؛ قیام‌های بیداری اسلامی در کشورهای عربی، زمینه را برای خودنمایی این گروه (که جلوتر در متن نیز بدان اشاره خواهد شد که بیشتر محصول همین اوضاع آشوب‌زده هستند)، آماده‌کرد. جنگ داخلی سوریه و عدم برخورد مناسب رژیم بعث با اعتراض‌های روی داده و همچنین، دخالت‌های خارجی، وضعیتی را به‌وجود آورد که تنها منتفعان آن، گروه‌های رادیکال و تروریستی مانند داعش^۱، دولت اسلامی عراق و شام و جبهه النصره بودند. داعش را به دلیل ویژگی‌های ساختاری و برنامه‌ریزی باید در قالبی متفاوت از سایر گروه‌های رادیکال و بنیادگرا بررسی کرد؛ درواقع، داعش را می‌توان محصول جهشی بنیادین در سیر تکامل گروه‌های بنیادگرا در خاورمیانه دانست. در این مقاله، نگارندگان کوشیده‌اند تا زوایا و ابعاد فکری، ایدئولوژیکی و ساختاری داعش را بررسی و تحلیل کرده، تمایزهایی را که این گروه با سایر گروه‌های بنیادگرا به‌ویژه القاعده دارد، ارزیابی کنند؛ از این رو، در این مقاله ما به‌دنبال پاسخ این پرسش‌ها هستیم که «علل اصلی قدرت‌گرفتن داعش در عراق و سوریه چه بوده؟ و چرا این گروه توانسته تا این سطح از موفقیت عملکردی را داشته‌باشند؟ و چه تمایزهای ساختاری، فکری و ایدئولوژیکی میان داعش و القاعده وجود دارد؟».

فرضیه پژوهش، بر این اصل استوار است که دلیل اصلی رشد و تقویت داعش در چند سال اخیر به عوامل گوناگون سیاسی (نارضایتی اکثریت جامعه سنی سوریه و عراق از عملکرد دولت‌های مرکزی)، اجتماعی - فرهنگی (بروز تنش و اختلاف شدید مذهبی و فرقه‌ای در جوامع این دو کشور میان سنی‌ها و شیعیان) و درنهایت، دخالت‌های کشورهای خارجی در امور داخلی عراق و سوریه بازمی‌گردد؛ همچنین، علت اصلی رشد تفکر داعش (داعشیسم)، در «راهبردها، افکار و ایدئولوژی

1 . ISIS, Islamic State of Iraq and Sham

خاص بنیان‌گذار آن»، یعنی ابو مصعب الزرقاوی و جانشینان آن به‌ویژه ابوبکر البغدادی^۱ ریشه‌دارد.

الف - مبانی نظری

برای تبیین نوعی بنیان نظری قابل‌پذیرش در توجیه تقویت پایگاه گروه‌های بنیادگرای اسلامی و زمینه‌های رشد این نوع حرکت و جنبش‌ها، باید عواملی چندگانه را در تحقق آنها دخیل دانست؛ از این رو، برای درک بهتر موضوع، با توجه به موقعیت جغرافیایی خاورمیانه، تاریخ سیاسی - مذهبی و نحوه تعامل‌های میان حُکام و مردمان آن، در قالب عواملی چند، بنیان مفهومی آن را تشریح می‌کنیم. علل رشد و تقویت پایگاه گروه‌های تندرو مذهبی را در چند عامل مهم باید خلاصه کرد که البته تمام این عوامل به شکلی از اشکال، دارای هم‌پوشانی هستند.

- بحران اجتماعی: به‌طور معمول، یکی از عواملی که به‌شدت در پدیدارشدن این‌گونه گروه‌ها و جنبش‌ها ارزیابی می‌شود، بحران‌های اجتماعی موجود در بدنه جوامع کشورهای خاورمیانه و اسلامی است که در طول سالیان متمادی، لاینحل باقی مانده‌است؛ مواردی از قبیل «وجود شکاف میان بدنه اجتماعی مردم و حُکمرانان این کشورها. عدم توجه حُکام و رهبران کشورهای منطقه به خواسته‌های سیاسی (اصلاحات سیاسی، حق رأی و تشکیل احزاب و درکل کثرت‌گرایی)، اجتماعی - اقتصادی (عدم حضور فعال زنان در اجتماع و برنامه‌های مرتبط، تعمیق شکاف‌های اقتصادی در این جوامع) و فرهنگی در این کشورها» به بحران اجتماعی و درنهایت، بی‌اعتمادی و گسست میان حُکام و بدنه جامعه منتهی می‌شود.

- ویژگی‌های محیط بحران: محیط اجتماعی - سیاسی که این گروه‌ها در آن شکل می‌گیرند و رشد می‌کنند (از گروه‌های به‌شدت رادیکال گرفته تا گروه‌های میان‌رو)، تأثیری چشمگیر بر روند مربوط دارد؛ این محیط‌های بحران، دارای شش ویژگی بارز هستند:

۱- بحران هویت؛

۲- بحران مشروعیت؛

۳- آشوب و فشار؛

۴- تضاد طبقاتی؛

۵- ضعف نظامی؛

1 . Abu Bakr al-Baghdadi, the Leader of Isis

۶- بحران فرهنگ.

در مقابل این بحران‌ها، گروه‌های بنیادگرا با توسل به ابزارهای خاص خود، در پی یافتن پاسخ و پرکردن خلأهای به‌وجودآمده در این جوامع هستند. در پاسخ به بحران‌های اجتماعی که تمام این بحران‌ها به‌نوعی در بستر آن قرار می‌گیرند، گروه‌های بنیادگرا به پنج شیوه، به دنبال حل یا دست‌کم، جذب افکار عمومی هستند (دکميجان، ۱۳۹۰: ۲۶) که عبارت‌اند از:

- رهبری کاریزماتیک و مقتدر که در پی متحول کردن اجتماع و بنیاد نهادن جامعه‌ای اسلامی و سالم است؛ یکی از ابزارهای مهم در دست این گونه رهبران، تأکید بر اصول اسلامی و اخلاقی است که به باور آنها از جامعه رخت‌برسته است.

- وجود ایدئولوژی معتقد به ظهور منجی. ایدئولوژی که در پی تبیین این دیدگاه است که سرانجام، روزی جوامع از وجود هرگونه نابسامانی و باورهای کُهن و غلط پاک خواهند شد.

- شخصیت بنیادگرا که تحت تأثیر محیط بحران و نفوذ ایدئولوژی‌های بنیادگرایانه شکل گرفته است.

- تشکیل گروه‌ها و طبقات اجتماعی مستعد پاسخگویی به درخواست بنیادگرایانه از طریق جهت‌گیری‌های فرهنگی - روانی و مواضع خاص اجتماعی - اقتصادی.

- شکل‌گیری گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرایی که تحت رهبری کاریزماتیک در پی بروز رفتار و اعمال معنوی، انقلابی و هیجانی هستند.

در مقابل این تحرها، عکس‌العمل حکومت‌ها به اعمال خشونت‌بار گروه‌های بنیادگرایی اسلامی، «سرکوب، سازش یا همکاری‌های متقابل» بوده است؛ از این رو، تداوم یا سقوط جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مختلف به سیاست‌های حکومت، تحریک‌های خارجی و کیفیت رهبری و سازماندهی این جنبش و گروه‌ها بستگی دارد (دکميجان، ۱۳۹۰: ۲۷ و ۲۸).

بر همین اساس می‌توان گفت که احیا و دگردیسی در ماهیت گروه‌های بنیادگرا نظیر داعش یا القاعده را باید برآیندی از مجموعه عواملی دانست که در کشورهای اسلامی - عربی، طی چندین دهه اخیر از سوی حُکام این کشورها بی‌پاسخ‌مانده است؛ علاوه بر این، دخالت کشورهای فرامنطقه‌ی در امور خاورمیانه، از جمله تقسیم منطقه به بلوک‌هایی که به دو قطب قدرت در دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، به شدت وابستگی داشتند، اختلاف‌های شدید ارضی و سیاسی میان کشورهای خاورمیانه و رژیم صهیونیستی بر سر مسئله فلسطین، حملات نظامی آمریکا به کشورهای افغانستان و عراق و همچنین بحران‌های ناشی از قیام‌های مردمی موسوم به بیداری اسلامی در کشورهای منطقه،

همه و همه دست به دست هم دادند تا آتش زیر خاکستر به یک‌باره در سال ۲۰۱۰ زبانه‌کشد؛ در این شرایط، کشورهای منطقه به دلیل ضعف‌های مورد اشاره، به‌ویژه ضعف‌های ساختاری و فرهنگی، عدم توسعه‌یافتگی اقتصادی و نبود سازمان‌های غیردولتی، قادر نبودند تعامل سازنده‌ای با این تحولات داشته‌باشند؛ در این وضعیت بود که گروه‌های رادیکال و اسلامی توانستند با توسل به ساختارها و پایگاه‌های خود در این کشورها و البته هیجانی‌کردن جو سیاسی، افکار عمومی را به سمت خود جلب‌کنند.

ازسوی‌دیگر، می‌توان نظریه‌هایی را که در پی توجیه و توضیح رشد گروه‌های اسلام‌گرای افراطی هستند، در سه دسته توضیح‌داد:

- نظریه‌های مرتبط با تمدن (تئوری تمدنی): درواقع، این نظریه خواهان توجیه این نکته است که در پی بروز خشونت یا تقابل به هر نوع آن، میان تمدن‌های مختلف مانند تمدن غربی و اسلامی یا ...، زمینه برای رشد گروه‌های تندرو و اسلامی مهیا می‌شود؛ در این زمینه «نظریه برخورد تمدنی»^۱ را که ازسوی ساموئل هانتینگتون^۲، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، مطرح شد، می‌توان مثال زد.

- نظریه بحران: این تئوری در پی تبیین ریشه‌های این رشد افراط‌گرایی با توسل به بحران‌های موجود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است؛ به این معنا که به‌دنبال بروز بحران در کشور، زمینه برای قدرت‌گرفتن این گروه‌ها مهیا می‌شود (بحران‌های اقتصادی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در کشورهای الجزایر، مصر، اردن و ایران، به زمینه‌ای برای رشد اسلام‌گرایان تبدیل شد).

- نظریه دوگانگی فرهنگی: طبق این نظریه، در شرایطی که دولتمردان و حکام، حاضر نباشند، اسلام‌گرایان را در قدرت شریک‌کنند یا اینکه در پی ایجاد قوانینی اساسی خارج از حوزه شریعت اسلام باشند، با واکنش اسلام‌گرایان، مواجه خواهند شد (Knudsen, 2003:17-19).

در این مقاله سعی شده تا با روشی تحلیلی - توصیفی و تکیه بر آمار و مستندها به علل رشد، تقویت و درنهایت، کنترل داعش بر بخش‌های گسترده‌ای از عراق و سوریه پرداخته‌شود؛ همچنین، وجه تمایز این گروه با گروه‌های دیگر بنیادگرا از جمله القاعده، مورد بررسی قرار گیرد.

۱ . Clash of Civilizations, مطابق این نظریه، پس از پایان جنگ سرد، فرهنگ و هویت مذهبی، سرچشمه همه

درگیری‌ها خواهد بود. اولین بار این نظریه در مقاله‌ای با نام «برخورد تمدن‌ها» در سال ۱۹۹۳ چاپ شد

ب- زمینه‌های پیدایش داعش

بی‌گمان، توسل به دین و خدا در صور و اشکال مختلف آن به اندازه تاریخ زندگی اجتماعی انسان قدمت دارد و انسان‌ها به دلایل مختلف از جمله رنج زندگی و ترس از مرگ، به نیرو و قدرتی ماوراءالطبیعه، متوسل می‌شوند اما بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای متأخر و متفاوت است؛ این پدیده که کم‌وبیش، سرتاسر جهان را فراگرفته، در پی احیای روش راستین حیات و اصلاح آنچه «انحراف» اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌خواند، است. بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان یک جنبش اجتماعی-سیاسی در اوایل قرن بیستم میلادی، به عرصه تحولات اجتماعی، وارد شد. بنیادگرایی اسلامی، نوعی پدیده سیاسی و ایدئولوژیکی قرن بیستم است که در دهه ۱۹۲۰ بنیان‌نهاد شد و به سبب تحول‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی روی‌داده در سرزمین‌های اسلامی، در دهه‌های پایانی قرن بیستم به اوج خود رسید (Choueiri, 2015: 741). کاربرد واژه بنیادگرایی به دهه‌های نخست سده بیستم بازمی‌گردد که پروتستان‌های آمریکایی به‌صورت جدی با تجدد رویه‌رو شدند؛ در این رویارویی، واکنش و موضع شماری از پروتستان‌ها این بود که آنچه در کتاب مقدس آمده، جملگی درست است و به بازخوانی، تعدیل یا حتی مسکوت گذاشتن نیاز ندارد؛ در تاریخ آمریکا این دسته از پروتستان‌های محافظه‌کار و سرسخت، «بنیادگرا»^۱ نامیده شدند (گل محمدی، ۱۳۹۲: ۱۷۷)؛ اما تأکید اصلی در این پژوهش بر بنیادگرایی اسلامی است. گرچه بنیادگرایی دینی، نخستین‌بار در جامعه‌ای مسیحی شکل گرفت، شدت، تنوع و گستردگی آن در جوامع اسلامی، بسیار بیشتر و پیچیده‌تر بوده است. بنیادگرایی اسلامی، پدیده‌ای معاصر است که در جنبش اخوان‌المسلمین مصر در ۱۹۲۸ ریشه دارد؛ بنیان‌گذار آن، حسن‌البناء و مهم‌ترین چهره شناخته‌شده آن، سید قطب است (Encyclopedia of Politics, 2005: 659). ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی در تجلی معاصرش، ارائه‌دهنده وحی، سنت و رویه‌ای است که به محمد (ص) و تعالیم او بازمی‌گردد. جنبش‌های بنیادگرای اسلامی معاصر در پی آن‌اند که موجودیت خود را از طریق وظایف مقرر الهی و سوابق تاریخی توجیه‌کنند؛ در واقع، بنیادگرایان اسلامی در تلاش هستند برای شکل دادن به آینده، گذشته را در قالب بحران کنونی بازسازی کنند (دکمیجان، ۱۳۸۸: ۷۵).

حمله ایالات متحده به عراق و سرنگونی صدام حسین، مرحله‌ای نوین در تاریخ سیاسی-اجتماعی خاورمیانه محسوب می‌شود؛ از این زمان بود که گمانه‌زنی درباره آینده عراق، خاورمیانه و

1 . Fundamentalist

آرایش جدید نیروها در این منطقه، مطرح شد. ناکارآمدی آمریکا در هدایت و به‌سرانجام‌رساندن جنگ در این کشور، دخالت‌های کشورهای همسایه برای افزایش نفوذ خود در آینده سیاسی این کشور و اختلاف‌های مذهبی و قومی عمیقی که برای سالیان متوالی، همچون آتش زیر خاکستر چندان نمودنیافته‌بود، به یک‌باره خود را نشان‌داد به‌طوری‌که در چهارده سال گذشته، طبق آمارهای سازمان‌های بین‌المللی، عراق به‌صورت ثابت جزو دو کشور اول در انجام حملات تروریستی و خشونت افراط‌گرایانه قرارداشته‌است (IED, 2015). داعش^۱ و پیش‌تر القاعده عراق، به‌تنهایی مسئولیت به‌طور تقریبی ۲۵ درصد از کل حملات تروریستی را در این کشور برعهده‌داشته‌اند.

حمله آمریکا به عراق، پس از حمله به ویتنام، طولانی‌ترین، پرهزینه‌ترین و بزرگ‌ترین حمله در تاریخ آمریکا محسوب‌می‌شود؛ البته اولین جنگ ایالات متحده هم بعد از پایان دوران جنگ سرد به‌شمارمی‌رود که به آمریکا به‌عنوان نیرویی اشغالگر نگریده‌شده، نه نیرویی آزادی‌بخش که به‌دنبال تأمین امنیت و رفاه در منطقه خاورمیانه است (Lieberfeld, 2005: 1). تبعات حمله به عراق، در جایگاه کشوری اسلامی، پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر به برج‌های دوقلو و پیش‌تر حمله نظامی آمریکا به افغانستان، این ذهنیت را در میان کشورهای اسلامی و مسلمانان تقویت کرد که آمریکا، به جنگی دامنه‌دار و طولانی با دنیای اسلام، وارد شده‌است. حمله به افغانستان و عراق به بهانه مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی، موجی جدید از احساسات اسلام‌گرایانه را در منطقه خاورمیانه و جهان به‌دنبال خود داشت که خروجی آن، نه‌تنها تضعیف گروه‌هایی تندرو مانند القاعده را در پی‌نداشت که تقویت و گسترده‌ترشدن دامنه نفوذ این‌گونه گروه‌ها را سبب‌شد؛ اما تحولی جالب‌توجه که در چند سال اخیر صورت‌گرفته، وقوع دگردیسی یا تکامل در بزرگ‌ترین و منسجم‌ترین این گروه‌ها یعنی القاعده است.

هرچند بنیادگرایی اسلامی از لحاظ نظری (تئوریک) و سیاسی، جنبشی متحد نیست، در سطح روبنا و زیربنا اشتراک‌هایی بسیار، میان انواع مختلف بنیادگرایی اسلامی جوددارد؛ مانند «برتری توحید به‌مثابه بنیادی راهبردی، سیاسی، اساسی و حیاتی، تفوق شریعت، ضرورت استقرار دولت اسلامی و موضوع‌های مهم دیگر» (اسپوزیتو، ۱۳۹۱: ۲۴۲)؛ القاعده در جایگاه یکی از پیش‌قراولان این جنبش در

۱. بوکو حرام و گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش)، در سال ۲۰۱۴ به‌طور مشترک مسئولیت ۵۱ درصد از حوادثی را برعهده‌داشته‌اند که ادعای خود، تروریستی بوده‌اند. داعش به‌تنهایی، مسئول مرگ ۶۰۷۳ نفر از مجموع قربانیان حملات تروریستی در ۲۰۱۴ در سرتاسر جهان بوده‌است.

دهه‌های اخیر و داعش به‌عنوان نمونه‌ای فرارادیکال در دو سال اخیر، دارای زیربنایی به‌طور تقریبی مشابه در جهت نیل به استقرار دولت (خلافت) اسلامی مدنظر خود هستند؛ در زیر، برخی از این مشترک‌های اساسی میان این گروه‌ها بیان شده‌است اما تأکید اصلی در این مقاله بر تمایزها و راهبردهایی است که این دو جنبش را از هم متمایز می‌کند.

پیش از پرداختن به سیر تکاملی داعش، ابتدا باید برخی از ویژگی‌های بارز و مشترک میان گروه‌های رادیکال و تروریستی نظیر داعش را برشمرد تا بتوان سیمایی دقیق از آنها معرفی کرد؛ در اینجا نه ویژگی مهم این گروه‌ها را به این ترتیب می‌توان برشمرد:

- واکنش در برابر به‌حاشیه‌راندن مذهب: درحقیقت، هدف اساسی و اولیه بنیادگرایان مذهبی، دفاع از دین و اعمال دینی مذهبی است. در صورت هرگونه هجوم یا به‌چالش کشیده شدن این اعمال، این گروه‌ها از خود، واکنش نشان خواهند داد.

- حسن انتخاب یا به‌گزینی: گروه‌های بنیادگرا در وهله اول برای خود مفاهیم و شاخص‌هایی را تعریف و تجویز و براساس این شاخص‌ها عمل می‌کنند؛ در واقع، این شاخص‌ها وجه تمایز این گروه‌ها از بدنه عوام اجتماع‌هاست.

- جهان‌بینی دوگانه: واقعیت در دوگانه‌ها خلاصه شده‌است: خوب و بد، تاریک و روشن و درست و غلط.

- استبداد و بی‌غلطی: تمام ادیان، خود را پاک و عاری از هرگونه غلط و اشتباه می‌دانند؛ قرآن، تورات و انجیل، همه کُتب آسمانی هستند و منشأ الهی دارند پس عاری از اشتباه هستند؛ این بدان معناست که این دیدگاه مصونیت از اشتباه و خطا در ادیان، این ظرفیت را به پیروان آنها داده‌است تا خود را برحق دانسته، درنهایت، سایر افکار و جهان‌بینی‌ها را منحرف قلمداد کنند؛ در نتیجه برای توجیه خشونت و دست‌یافتن به اهداف مدنظر، نیاز به توجیه عقلی، کمتر می‌شود.

- هزاره‌گرایی و مهدویت: تاریخ، پایانی قدسی و معجزه‌وار دارد. در پایان جهان (قیامت)، همه ادیان به ظهور منجی و فریادرس باوردارند. پیروزی از آن مؤمنان و شکست از آن کافران و بی‌دینان خواهد بود.

- اعضا انتخاب شده و برگزیده هستند: اغلب، رهبران در این گونه گروه‌ها خود را برگزیده و جدا از عوام می‌دانند.

- قلمروهای فکری و عملی مشخص: مردمان یا با آنها هستند یا از دایره آنها خارج‌اند؛ به‌طور

معمول، حد وسط وجود ندارد.

- ساختار و سازمان اقتدارگرایانه دارند: این گروه‌ها و سازمان‌ها اغلب، حول شخصیتی کاریزماتیک شکل می‌گیرند.

- الزام‌های رفتاری: به دلیل وجود جهان‌بینی دوگانه و قلمروهای خاص تعریف‌شده، الزام‌های رفتاری خاصی باید در این نوع اجتماع‌ها رعایت شود. درخصوص بسیاری از رفتار و آداب در اجتماع از طرز لباس پوشیدن گرفته تا حتی مسائل جنسی، دستورها و روش‌هایی خاص وجود دارند (Emerson & Hartman, 2006:134).

از این رو، منشأ پیدایش داعش، دولت اسلامی عراق و شام، را باید در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ و افکار متحجرانه *ابومصعب الزرقاوی* در رهبری دو نیروی تندرو اسلامی، یعنی «توحید و جهاد» و «القاعده عراق» جستجو کرد. به دنبال کشته شدن *ابومصعب الزرقاوی* در ژوئن ۲۰۰۶، رهبران القاعده در عراق، این گروه را که ائتلافی از نیروهای مختلف در عراق بود، دوباره و با نام «حکومت اسلامی عراق» احیا کردند. دولت اسلامی عراق، هر دو رهبر خود (*ابوعمر البغدادی* و *ابوحزمه المهاجر*) را در سال ۲۰۱۰ در حمله هوایی‌های بدون سرنشین آمریکا از دست داد؛ این تحولات سبب شد که این گروه تضعیف شود اما به نوبدی آن نینجامید. پس از خروج نیروهای آمریکایی از عراق در ۲۰۱۱، رهبر این گروه، *عواد ابراهیم البدری السامراوی*، معروف به *ابوبکر البغدادی*، این گروه را دوباره احیا کرد؛ در اوایل سال ۲۰۱۳، این گروه، حملات انتحاری و تروریستی گسترده‌ای را به لطف ناامنی و جنگ داخلی که در سوریه جریان داشت، در عراق انجام داد؛ هم‌زمان، نارضایتی از عملکرد سیاسی دولت *نوری المالکی* در عراق به‌ویژه در شهرهای به‌طور عمده، سنی‌نشین این کشور، زمینه را برای تقویت و نفوذ داعش در عراق تسهیل کرد؛ در همین حین، بروز تنش در رابطه این گروه با القاعده افغانستان و شاخه سوری آن (النصره) بالا گرفت. اختلاف‌هایی که اغلب از نحوه عملکردی و خشونت‌آمیز داعش در عراق و سوریه نشأت می‌گرفت؛ در نهایت، داعش در سال ۲۰۱۴، به‌طور رسمی، وجود هرگونه پیوند با القاعده را رد کرد؛ از این زمان، این گروه، خود را به‌عنوان یک واحد جهادی مستقل با اهداف و آرمان‌های مشابه اما کمی متمایز معرفی کرد. در سال ۲۰۱۳، *ابوبکر البغدادی*، تمایل خود را برای ادغام هر دو گروه جبهه النصره و دولت اسلامی خودخوانده اعلام کرده بود؛ البته این طرح از سوی جبهه النصره رد شد که همین امر در نهایت، به بروز تنش میان گروه‌های تندرو اسلامی در عراق و سوریه منجر شد (Katzman & et.al, 2015:2).

عواملی که تقویت و رشد پایگاه نیروهای تندرو اسلامی را در منطقه سبب می‌شوند، در چند مورد مهم باید خلاصه کرد:

- جبهه‌گیری و ایجاد انشقاق در میان مسلمانان (شیعه و سنی) به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و مخالفت کشورهای عرب منطقه با آرمان‌های آن: درحقیقت، مواضع تند کشورهای عرب و به‌خصوص، کشورهای حوزه خلیج فارس نسبت به انقلاب اسلامی در ایران، صف‌بندی‌های مذهبی را در خاورمیانه پررنگ‌تر کرد.

- عدم مشروعیت بسیاری از رهبران و حکام عرب منطقه: بیشتر آنها هیچ‌گونه مشروعیت، به‌ویژه مشروعیت سیاسی، از سوی مردمان خود نداشتند و در نتیجه، امید به اصلاحات سیاسی - اقتصادی در میان مردمان این کشورها به تدریج تحلیل رفت.

- ایجاد ائتلافی متشکل از شصت کشور به رهبری ایالات متحده و بسیاری از کشورهای غربی دیگر: این امر، بسیاری از مسلمانان را به این نتیجه رسانده که این نبردی نه تنها ضد داعش بلکه تمام هویت اسلامی و دینی آنهاست.

- تبلیغات و برنامه‌هایی که داعش در جهت استفاده و تبلیغ تهیه و تدوین کرده: داعش آنها را در شبکه‌های اجتماعی و اینترنت پخش می‌کند که از سوی دیگر، عدم مقابله مؤثر با این برنامه‌ها از سوی کشورهای دیگر، به رشد و ترویج دیدگاه‌های آنها کمک کرده است.

- عدم وجود برنامه‌های کارآمد و مؤثر به‌عنوان آلترناتیوی برای عرضه به آن دسته از افراد و مسلمانانی که مجذوب داعش و ایدئولوژی خاص آن شده‌اند: این مورد نیز، در گسترش حوزه نفوذ این گروه، بسیار اثرگذار بوده است.

- با وجود تمام اعلان‌ها و محکومیت‌های انجام‌گرفته از سوی کشورها و مجامع جهانی نسبت به سیاست‌های سرکوب‌گرانه دولت‌های سوریه و عراق در قبال اقلیت‌ها و مردم خود، هیچ اقدام مؤثر و عملی از طرف جامعه جهانی برای جلوگیری از این گونه رفتارها صورت‌نگرفته است.

- درنهایت، می‌توان گفت شاید مهم‌ترین عامل، عدم وجود راهکاری مؤثر یا برنامه‌ای قوی برای اصلاح شیوه حکمرانی در منطقه خاورمیانه، بسیاری از مردم و اقشار این منطقه را به این نتیجه رسانده که هیچ گزینه‌ای، جز بازگشت به روند پیش از سال ۲۰۱۰ وجود ندارد؛ از این رو، این سرخوردگی از نبود برنامه‌ای مشخص، بسیاری را به سمت این گروه‌های تندرو و رادیکال به‌ویژه داعش متمایل کرده است (Barrett, 2014: 6).

علاوه بر عوامل یادشده، باید به این نکته نیز توجه کرد که تعامل غلط و غیرسازنده آمریکا با تحولات روی داده در جهان عرب به‌ویژه در مصر و لیبی و بعدتر در سوریه، زمینه را برای ایجاد فضای بی‌اعتمادی میان این کشور و جنبش‌های اسلامی فراهم کرد. ظهور و سقوط دولت مرسی، تحت نفوذ اخوان‌المسلمین در مصر، حاوی پیامی روشن برای حرکت‌های اسلامی منطقه بود؛ اینکه اختلاف‌های ایدئولوژیکی، فکری و راهبردی (تاکتیکی) میان آنها و دولت آمریکا را نمی‌توان نادیده گرفت و تنها بر معیارهای دموکراسی خواهانه تأکید کرد؛ از این رو، عدم حمایت آمریکا از نیروهای میانه‌رو اسلامی در سوریه و تعمیق بحران داخلی در این کشور، زمینه را برای رشد گروه‌های رادیکال و تروریستی آماده کرد (Hamid, 2014: 3)؛ از سوی دیگر، با وجود اعلام راهکار (استراتژی) آمریکا و دولت *اوباما* در مقابله با داعش و نیروهای تندرو در منطقه، ما در عمل، تقویت و رشد پایگاه و دامنه قدرت و نفوذ این گروه‌ها به‌ویژه داعش را در عراق و سوریه، شاهد بودیم؛ در واقع، به باور بسیاری از کارشناسان امر، برخلاف ادعاهای اوباما و دولت آمریکا، این کشور، فاقد هرگونه راهکار روشن و فعالانه در زمینه مبارزه با داعش است (Alterman, 2014: 1).

ج- تحولات فکری، اندیشه‌ای و عملکردی داعش

اسلام‌گرایان، انتخاب محمد مرسی را در مقام ریاست‌جمهوری مصر در ژوئن ۲۰۱۲ در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک به‌فالنیک گرفتند به‌واقع، انتخاب مرسی، بیانگر این حقیقت انکارناپذیر بود که اسلام‌گرایی و تفکرهای بنیادگرایانه اسلامی، هنوز در حوزه‌های سیاست جهانی، گفتمان و روابط بین‌الملل، برای گفتن حرف‌هایی دارد (Milton-Edwards, 2014: 1)؛ از این رو، نباید تقویت اسلام‌گرایی و ظهور گروه‌های رادیکالی مانند داعش یا النصره را محال دانست. سیر تکامل تدریجی داعش یا همان خلافت اسلامی خودخوانده را باید در دو بُعد نحوه شکل‌گیری و عامل شانس یا تصادف ارزیابی کرد: از جنبه شکل‌گیری و نحوه مطرح‌شدن، قاعده این خلافت برگرفته از دیدگاه و جهان‌بینی خاص مؤسس آن، یعنی *ابومصعب الزرقاوی* است بنابراین از این لحاظ، تفاوت‌هایی آشکار میان این گروه و القاعده وجود دارد.

القاعده برای مدتی مدید، خود را یک نیروی جهادی بدون معین کردن مرز جغرافیایی مشخص تعریف کرده بود اما *ابومصعب الزرقاوی*، بنیان‌گذار داعش، قائل به ایجاد قلمرو و پایگاه برای خلافت خود بود؛ چیزی که بعدها در عراق و سوریه، رنگ واقعیت به خود گرفت اما در شکل‌گیری این

خلافت، عامل مهم دیگری نیز مؤثر بوده و آن، عامل شانس یا تصادف است. تعمیق بحران در سوریه و عراق و مهیاشدن بستر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در کشور همسایه عراق که براینده عواملی گوناگون بود، سبب شد که این گروه، قلمرو خود را در بخش‌هایی وسیع از این دو کشور تثبیت کند (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 8). در ماه ژوئن ۲۰۱۴/بومحمد/العذنانی^۱، سخنگوی داعش، در بیانیه‌ای با نام «این وعده الهی بود» بیان کرد که تمام شرایط و ملزومات برای ایجاد خلافت اسلامی در عراق و شام، آماده است؛ او همچنین اعلام کرد که/بویکر/البغدادی، خلیفه مسلمانان خواهد بود و به ریشه و نسب قریشی این مرد که یکی از اصل‌های هفت‌گانه لازم برای رسیدن به خلافت اسلامی برمبنای آموزه‌های کهن (کلاسیک) اسلامی است، نیز اشاره کرد.

اما در فوریه ۲۰۱۴ و درست، چهار ماه پیش از اعلام رسمی خلافت اسلامی از سوی داعش، القاعده در بیانیه‌ای، رفتار و اعمال خلافت خودخوانده داعش را زیرسؤال برده، محکوم کرد. در ماه می، ابومحمد/العذنانی در بیانیه‌ای در پاسخ موضع القاعده بیان کرد که داعش، هیچ رابطه‌ای با القاعده ندارد و به همین دلیل، موضع القاعده درباره این گروه را نیز به رسمیت نخواهد شناخت؛ او ادعا کرد که القاعده یک سازمان است درحالی‌که داعش، یک خلافت اسلامی با مختصات مشخص است (al-Adnani, 2014).

از سال ۲۰۰۳ و شکل‌گیری داعش در این کشور تا خلافت خودخوانده این گروه در سال ۲۰۱۴، گروه یادشده، نام‌هایی متفاوت برای خود برگزید. اگر سال ۲۰۱۴ را سال جدایی رسمی داعش از القاعده بدانیم، تفاوت‌های ایدئولوژیکی، میان این دو گروه وجود دارد که برخی از آنها غیرقابل برگشت است؛ یکی از این اختلاف‌ها را باید در نحوه نگرش/اسامه بن‌لادن و الظواهری، به دیدگاه‌های الزرقاوی در ملاقاتشان به سال ۱۹۹۹ در افغانستان مربوط دانست؛ این دو بر این باور بودند که جهان‌بینی الزرقاوی، نسبت به اسلام و مسائل مرتبط، بسیار خشک و خشن است؛ البته باید ریشه این دیدگاه‌های به‌شدت متحجرانه را در معلم و استاد الزرقاوی، یعنی ابومحمد/المقدیسی^۲، پیش از سفر او به افغانستان در سال ۱۹۹۹ جستجو کرد (Al-Ubaydi & et.al, 2014:10).

الزرقاوی و المقدیسی، به سال ۱۹۹۱ در پیشاور پاکستان با هم دیدار کرده بودند؛ پس از بازگشت به اردن، آنها به دیدگاه‌های المقدیسی، مبنی بر نامشروع بودن نظام حکمرانی در کشورهای اسلامی، به‌ویژه

1 . Abu Mohammad al-Adnani, Speak person of ISIS

2 . Abu Muhammad al-Maqdisi

درخصوص اردن و عربستان سعودی توجه کرده، آنها را نثر دادند؛ این دیدگاه‌ها سرانجام، آنها را به زندان‌های اردن روانه کرد (Kirdar, 2011: 3).

جدول ۱: تاریخچه تکامل اسمی داعش

سال فعالیت	نام گروه
۱۹۹۹-۲۰۰۴	جبهه التوحید و الجهاد (JTJW)
۲۰۰۴-۲۰۰۶	القاعده در سرزمین دو رود (یا القاعده عراق، AQI)
۲۰۰۶	المجلس الشورا و المجاهدین (MSM)
۲۰۰۶-۲۰۱۳	الخلافت الاسلامیه العراق
۲۰۱۳ تا امروز	الخلافت الاسلامی العراق و الشام

منبع: (The Washington Institute for Middle East Affairs)

پس از ورود الزرقاوی به هرات در سال ۱۹۹۹ و دایرکردن کمپی در این منطقه، القاعده و رهبران آن، هیچ تمایلی به همکاری با این گروه از خود نشان‌ندادند و تنها، همکاری در بخش‌هایی را خواستار بودند که اهداف آنها با هم هم‌پوشانی دارد؛ المقدیسی ادعای کرد که این الزرقاوی بود که به همکاری با القاعده تمایلی نداشت زیرا بن‌لادن از تدریس آرا و دیدگاه‌های المقدیسی در کمپ‌های القاعده در پاکستان و افغانستان جلوگیری می‌کرد. الزرقاوی از همان اوایل سال ۱۹۹۹ به دنبال ایجاد ساختاری اجتماعی با نام «المجتمع المتکامله» بود؛ این بدان معناست که الزرقاوی از همان ایام به فکر ایجاد ساختار و جامعه مدنظر خود بوده‌است. تکامل و رشد جامعه مدنظر الزرقاوی در افغانستان، سیر تکامل و رشد خود را آغاز کرد اما خود الزرقاوی هم بر این باور بود که مهد اصلی این جامعه، عراق است نه افغانستان؛ از این رو او در همان سال با جماعت اسلامی «انصار اسلام» که یک جامعه اسلامی گردی در شمال عراق بود، پیوندهایی برقرار کرد که بعدها در فرار او از افغانستان و رفتنش به عراق، بسیار مفید، واقع شد؛ از این رو، پس از حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۰، الزرقاوی به عراق گریخت؛ مهاجرت الزرقاوی به عراق را نیز می‌توان براساس آموخته‌های دینی و تاریخی او توجیه کرد. اساس قرارداد عراق از سوی نور‌الدین، سردار شجاع مسلمان برای حمله به بیت المقدس و آزادی آن را که البته بعدها صلاح‌الدین، آن را به سرانجام رساند، می‌توان یکی از دلایل اصلی انتخاب عراق و

موصل به عنوان پایگاه خلافت اسلامی داعش^۱ مدنظر داشت (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 11).
الزرقاوی، انسانی باهوش و درعین حال، به شدت واقع گرا بود؛ برای نمونه، در ماه ژانویه ۲۰۰۶،
الزرقاوی به یک باره نام گروه را از القاعده عراق به «مجلس شورای مجاهدین» تغییر داد؛ یکی از دلایل
اصلی این امر، جلب توجه نیروهای ملی گرای رژیم سابق بعث بود که پس از حرکت پاک سازی
بعثی ها در عراق یا همان فرایند بعثی زدایی، از دولت مرکزی طرد شده بودند (Kirdar, 2011: 5).

مرگ ابو مصعب الزرقاوی در ژوئن ۲۰۰۶ نیز باعث نشد تا نقشه ایجاد یک جامعه آرمانی اسلامی
(مجتمع) از میان برود بلکه پیروان و جانشینان او این طرح را با طرح هایی جاه طلبانه تر دنبال کردند.
ابوحزمه المهاجر از همان ابتدا با رهبر القاعده، بن لادن بیعت کرد و خود را حامی و تداوم دهنده راه آنها
می دانست؛ پس از چهار ماه، ابوحزمه با گروه تازه تأسیس ابو عمر البغدادی با نام «دولت اسلامی عراق»
اعلام بیعت کرد؛ هر دوی این رهبران در افغانستان آموزش دیده بودند و پس از مهاجرت ابو مصعب به
عراق به او ملحق شده بودند؛ اعلام نام جدید گروه و حکومت خواندن آن به این معنا بود که
کارکردهای این گروه، تنها به عملیات های نظامی، محدود نمی شود و همان گونه هم شد. در آوریل
۲۰۰۷ ابو عمر البغدادی، نام ده تن از وزرای خود را برای دولت تازه تأسیس خویش اعلام کرد اما در
بیانیه سال ۲۰۱۴ که از سوی ایمن الظواهری^۲، رهبر القاعده منتشر شد، به طور رسمی اعلام کرده بود که
در سال ۲۰۰۶ و اعلام حکومت اسلامی عراق، هیچ مشورتی از سوی ابوحزمه و ابو عمر با شورای

.....
۱. تحولات اسمی از داعش تا خلافت اسلامی

* داعش (Daesh): اختصار عربی به معنای «دولت اسلامی عراق و شام» که اعضای این گروه به شدت با به کارگیری این
واژه مخالفانند.

* آیسسل (Isil): این اختصار (Islamic State of Iraq & Levant) برای اولین بار از سوی بارک اوباما و دولت مردان آمریکا
به کار رفت؛ این اختصار و کلمه "levant" اسمی است که فرانسویان برای سرزمین شام به کار می بردند «دولت اسلامی عراق
و لوانت».

* آیسس (ISIS): «دولت اسلامی عراق و شام» در آوریل ۲۰۱۳، بویکر بغدادی اسم گروه را از دولت اسلامی عراق به
دولت اسلامی عراق و شام تغییر داد. کلمه شام، واژه عربی برای سرزمین های واقع در شرق مدیترانه است و معادل واژه
فرانسوی "levant" است.

* آی اس (IS): «دولت اسلامی یا خلافت اسلامی» که پس از تصرف موصل و در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۴ به طور رسمی
انتخاب شد؛ البته این اسم، اولین بار در ۲۰۰۶ و پس از تأسیس گروه نام گذاری شد و اعضای آن به اختصار، دولت اسلامی
عراق را خلافت اسلامی می خواندند.

2. Ayman Al-Zawahiri, leader of Al-Qaeda

مرکزی القاعده در افغانستان یا حتی خود بن‌لادن صورت‌نگرفته‌بود؛ بعدها این ادعاها در نامه‌های محرمانه‌ای که در منزل بن‌لادن در پاکستان یافت‌شد، به‌صورت تمام تأییدشد (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 14).

در آوریل سال ۲۰۱۰، هر دوی این افراد در حملات هوایی آمریکا کشته‌شدند؛ در نتیجه ابوبکر البغدادی، رهبری این گروه را به‌عهده‌گرفت که البته هنوز هم تداوم‌دارد. براساس گفته‌های خود رهبران القاعده و نامه‌های کشف‌شده از مکاتبات آنها، اختلاف‌های موجود از سال ۲۰۰۵، میان القاعده عراق و القاعده افغانستان وجود داشته، در سال ۲۰۰۶ تشدیدشد اما چه دلیلی باعث شد تا این اختلاف‌های خیلی دیر خود را بروز دهند؟

در آوریل ۲۰۱۳، ابوبکر البغدادی، یک‌جانبه موجودیت «دولت اسلامی عراق و شام» را در نتیجه ادغام گروه خود با گروه جبهه النصره^۱ (جبهه النصره اولین گروه جهادی بود که در ژانویه ۲۰۱۲ در سوریه تشکیل شد و شاخه رسمی القاعده در این کشور محسوب می‌شود) در سوریه اعلام کرد. در اوایل تشکیل النصره در سوریه، حتی گروه‌های غیراسلامی و سکولار نیز از آنها به دلیل روحیه جنگاوری و نحوه تعامل خوبشان با مردم سوریه، بسیار حمایت کردند اما ابومحمد الجولانی، رهبر النصره، آشکارا طرح ادغام هر دو گروه را در سوریه و عراق، رد و بیعت خود با الظواهری را به‌طور رسمی اعلام کرد. در ژوئن ۲۰۱۳، الظواهری به‌صورت رسمی، این ادغام را رد و فردی با نام ابوخالد السوری را که پیوندی نزدیک با ابومصعب الزرقاوی داشت و هم‌زمان، رهبر گروه اسلامی «الحرکت الشام» در سوریه بود، مأمور کرد تا میان هر دو گروه النصره و دولت اسلامی عراق میانجیگری کند (Zelin, 2015).

دلایل اعلام یک‌جانبه گروه دولت اسلامی عراق و شام از سوی ابوبکر البغدادی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

- اینکه شاید ابوبکر البغدادی از مطرح‌شدن گروه النصره در دنیای جهادی‌ها چندان خرسند نبود و می‌خواست با این کار اثبات کند که موفقیت‌های النصره به دلیل سازماندهی و ابتکار عمل اولیه و ارتباطات این گروه با گروه تحت فرمان او بوده‌است.

- او از سرمایه‌گذاری روی گروهی که بیشتر طرح‌های ملی‌گرایانه یا دست‌کم، اسلامی را اما در چارچوبی خاص دنبال می‌کند و به فکر طرح جهادی و خلافت اسلامی آن‌گونه‌که او مدنظر داشت،

1 . Jabhat Al-Nusre

نیست، نگران بود.

- شاید او به این نتیجه رسیده بود که این بهترین زمان برای توسعه قلمرو حکومت اسلامی خود از عراق به سوریه باشد.

ازسوی دیگر، این ادغام یک‌جانبه از طرف *الظواهری*، به‌هیچ‌وجه قابل قبول نبود چون الظواهری این حرکت را نوعی کودتا ضد خود و سازمان القاعده می‌دید؛ بنابراین از شکل‌گیری آن خرسند نبود؛ پیش از آغاز نزاع جدی میان این دو گروه در دسامبر ۲۰۱۳ که به کشته‌شدن *ابوصعد الهدرامی*، رهبر النصره در استان رقه، به دست افراد وابسته به *ابوبکر البغدادی* منجر شد، به‌طور کامل، مشخص نبود که این تحول اساسی را در سازمان جهادی‌های دنیا کدام گروه آغاز کرده‌است. اگرچه بیشتر انتقادهای متوجه داعش و ابوبکر البغدادی است، در بیانیه‌های که در اوایل جولای ۲۰۱۴ ازسوی داعش منتشر می‌شد، به این نکته تأکید می‌شد که افراد و نیروهای وابسته به این گروه در سوریه به‌شدت ازسوی سایر گروه‌های جهادی، مورد اذیت، آزار، تبعیض و شکنجه قرار می‌گرفته‌اند. به ادعای خود ابوبکر البغدادی، تغییر نام گروه، نشان‌دهنده توسعه و تکامل تدریجی گروه و البته افزایش سطح توقع‌ها و آمال گروه است؛ البته دیگر، توقعی نیست که نام گروه که دیگر اکنون، خود را خلافت اسلامی می‌خواند، تغییر کند چون غایتی است که گروه‌های جهادی در سرتاسر جهان، خواستار آن هستند (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 18)؛ اما این پرسش، مطرح است که «چه تفاوت ماهوی یا ساختاری میان خلافت اسلامی سال ۲۰۱۴، دولت اسلامی عراق در سال ۲۰۰۶ و دولت اسلامی عراق و شام در ۲۰۱۳ وجود دارد؟».

د- فرقه‌گرایی در عراق

دو عامل بسیار مهم که باعث شد، گروه‌های سنی عراقی که پیش‌تر در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ با نیروهای آمریکایی، در زمینه مبارزه با القاعده عراق همکاری داشتند، دوباره به حمایت از داعش در سال ۲۰۱۳ روی بیاورند، عبارت‌اند از:

- سیاست‌های پاک‌سازی و تبعیض قومی و مذهبی بود که در قانون اساسی عراق در ۲۰۰۵ به‌تصویب رسید و با عنوان *بعثی‌زدایی*، بسیاری از گروه‌ها و افراد سنی‌مذهب و عناصر رژیم بعث، به بهانه مبارزه با تروریسم، بدون هیچ دلیل و برهان محکمه‌پسندی، راهی زندان شدند.

- سیاست‌های یک‌دست‌سازی دولت مرکزی در خصوص ترکیب جمعیتی برخی از شهرهای عراق

است؛ گروه‌های سنی به شدت تحت تأثیر این سیاست‌های غلط دولت مرکزی، طرد و در نهایت به گروه‌های تروریستی، ملحق شدند. سعد جواد، پژوهشگر در مسائل و سیاست عراق، بیان می‌کند که آمریکا پس از حمله به عراق، به جای تأکید بر نقاطی مشترک که بتواند دولت عراق را سرپا نگاه دارد، در عمل، کشور را به سه بخش متمایز شیعه، سنی و کُرد تقسیم کرد؛ او بر این باور است که این سیاست، نقشی مهم در تعمیق شکاف‌های موجود میان این گروه‌ها داشت. آقای سعد جواد بیان می‌کند که در قانون اساسی پیشین به دلیل ذات سکولاربودنش، به گروه‌های قومی و مذهبی هیچ اشاره‌ای نشده بود و این در حالی است که در قانون جدید، بر این موضوع‌ها و مسائل، بسیار تأکید شده و این خود به اختلاف‌ها و تنش‌های یادشده دامن زده است.

در سال ۲۰۰۹ فرایند جابه‌جایی و همگون‌سازی مناطق سنی و شیعه در عراق (۷,۲ درصد) به اوج خود رسید؛ این سیاست دنبال شده از سوی هر دو جناح به‌هیچ‌وجه با مخالفت دولت مرکزی، مواجه نشد؛ در نتیجه، این امر، به شکل‌گیری مناطق و شهرهایی با بافت به‌طور تقریبی، همگن انجامید و در عمل، عراق را به چندین منطقه مجاز مبدل کرد. منهای مناطق شیعه‌نشین در هیچ‌یک از مناطق سنی‌نشین عراق، کمترین همکاری ممکن با نیروهای پلیس و ارتش در برقراری امنیت صورت نمی‌گرفت و همین امر سبب شد تا عناصر و نیروهای تندرو وابسته به داعش و القاعده، خیلی راحت در میان قبایل و مناطق سنی‌نشین نفوذ کنند؛ همچنین، سیاست‌های دولت مالکی، یکی از عوامل عمده و مهم در تشدید این ناامنی و قوت گرفتن جنگ طائفی در این کشور بود. با آغاز بیداری اسلامی، تظاهرات‌های مسالمت‌آمیزی که در استان‌های به‌طور عمده سنی‌نشین عراق (از جمله الانبار، دیاله، موصل و حتی کرکوک و با نام «الحرکت الشعبیه») در جریان بود، به‌هیچ‌وجه با پاسخ مناسب از سوی دولت مرکزی عراق به رهبری نوری المالکی، مواجه نشد. تظاهرکنندگان، دو خواسته عمده داشتند: اول، برچیده شدن قانون مبارزه با تروریسم که به باور آنها از سوی دولت مرکزی برای سرکوب اقلیت سنی تنظیم شده است. و دوم، آزادی زندانیان سیاسی که به باور گروه حقوق بشر بین‌المللی نیز، بسیاری از این افراد که اغلب، سنی نیز بودند، بدون هیچ اتهام و جرمی خاص بازداشت شده بودند اما دولت مالکی به‌جای پاسخگویی به این خواسته‌ها با آنها به شدت مقابله کرد. در یک سخنرانی، خود آقای مالکی به‌صراحت به معترضان هشدار داد تا این وضع به‌وجود آمده را پایان دهند وگرنه خود او به این وضع پایان خواهد داد؛ او حتی پا را فراتر نهاد و در مقایسه‌ای به‌طور کامل تنش‌زا، معترضان را به حامیان و جبهه یزید تشبیه کرد که قصد دارند، جبهه امام حسین و یاران او را از میان ببرند؛ تشبیهی که به

قرن هفتم هجری و مقابله امام حسین، امام سوم شیعیان و یزید، پسر معاویه اشاره داشت (Al-Ubaydi 2014: 21-22); البته در این میان نیز، رهبران و عناصر القاعده عراق که دیگر خود را دولت اسلامی عراق و شام می خوانند، بیکار ننشستند؛ آنها هم به اقلیت سنی این کشور هشدار می دادند که دولت مرکزی عراق، پر شده از عناصر دشمن و روافض که دشمن درجه یک اعراب سنی هستند؛ از سوی دیگر نیز، دامنه این گفتمان به شدت فرقه گرایانه در گفتمان وزیر شیعه عراقی، آقای باقر جبر سولاقی به اوج خود رسید؛ او سنی ها را به سه دسته تقسیم کرد: اول، آنهایی که باید کشته شوند؛ دوم، آنهایی که باید به زندان بروند و سوم، آنهایی که باید در خدمت شیعیان باشند (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 23); تمام این تحولات و وقایع، خواسته یا ناخواسته، در نهایت به شعله ور شدن زبانه های کینه میان این گروه ها منجر شد.

ه- تفاوت داعش با القاعده و سایر جریان های فکری

یکی از ویژگی های جالب داعش، ترکیب کردن مقاصد و روش شناسی خاص در جهت دستیابی به اهدافش است که این گروه را از سایر گروه های اسلامی دیگر متمایز کرده است. ابو محمد العذنانی، سخنگوی داعش اشاره می کند که رسیدن به اهداف، مستلزم داشتن روش خاص است که او آن را روش یا مدل پیامبر می خواند؛ او این روش را در قالب دو بُعدی، قدرت و نیروی نظامی ترجمه می کند تا بتوان قلمرو مدنظر اسلامی را دوباره احیا کرد. پس از تصاحب قلمرو، کار بعدی که خلافت اسلامی باید انجام می داد، اخراج و از میان بردن تمام مخالفان و افراد از قلمرو خلافت اسلامی بود که رهبر این گروه، آنها را ملحدان و کافران می خواند؛ پس از این مرحله، انسجام و یکپارچه کردن امت اسلامی در دستور کار قرار داشت. نکته ای جالب توجه که در این روش شناسی خاص باید مدنظر داشت، مجاز شمردن قدرت و قوه قهریه برای برخورد با افراد و مخالفان خود است؛ البته در این میان، حتی استفاده از زور در برابر جماعتی از مسلمانان، مانند شیعیان (که داعش آنها را روافض و مرتدین می خواند و حتی افراد سنی که با حکومت اسلامی مخالفت کنند)، به عنوان خائنان به حکومت اسلامی، مجاز است؛ بنابراین می توان گفت که هدف اصلی داعش، کنترل و تصاحب سرزمین های اسلامی مدنظر آنها از چین گرفته تا اسپانیا است؛ در این راه، روش خاص آنها توسل به زور و قوه قهریه است که از این لحاظ با سایر گروه های جهادی که تاکنون می شناختیم، متفاوت هستند (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 27-29); البته این مواضع در خصوص تصاحب قلمرو و فتح سرزمینی، همانند شمشیر

دولبه عمل می‌کند؛ از یک سو، فتح سرزمینی به‌عنوان پایگاه و قلمرو خلافت اسلامی، یکی از اهرم‌های مهم در دست داعش برای تبلیغ و تثبیت جایگاه خود در جایگاه یگانه مرجع معتبر برای آمال مسلمانان است؛ در عین حال، اداره امور سرزمینی توسط داعش که دشمنان و مخالفان جدی و گسترده، نه تنها در داخل بلکه حتی در خارج نیز دارد، در عمل، به امری سخت و البته خطیر تبدیل شده که هرگونه قصور در آن به معنای ازدست‌دادن مشروعیت و حقانیت خلافت خودخوانده است؛ امری که برای گروهی همانند داعش، بسیار دشوار می‌نماید (Hassan, 2015).

یکی از جنبه‌های جالب توجه در رهبری هر دو گروه، آغاز مبارزات جهادی *ابومصعب الزرقاوی*، بنیان‌گذار داعش و *اسامه بن لادن*، بنیان‌گذار القاعده در دهه ۱۹۸۰، ضد اشغال افغانستان از سوی شوروی بود؛ این دو رهبر، حتی در مقاطعی در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ با هم به‌طور مشترک، ضد اشغال عراق از سوی آمریکا مبارزه کردند اما این همکاری‌ها به علل مختلف تداوم نیافت. بن لادن از خانواده‌ای مرفه و تحصیل کرده بود اما الزرقاوی، خانواده‌ای متوسط و تحصیلاتی پایین‌تر داشت. دیدگاه خاص و به‌شدت متحجرانه الزرقاوی نسبت به شیعیان و آنانی که او روافض می‌خواند، گسست این دو رهبر را سبب شد (Zelin, 2014: 1).

از جمله تفاوت‌هایی دیگر که در ساختار داعش و القاعده قابل تمیز دادن است. تفاوت‌های نسلی و ایدئولوژیکی است. جهادی‌های امروز نسبت به دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بسیار رادیکال‌تر و تندخوترند (Zelin, 2014: 3). از هسته اولیه شورای رهبری القاعده در افغانستان که در دوران اشغال افغانستان و بعدتر تشکیل شده بود، به‌طور تقریبی، بسیاری از چهره‌های شناخته‌شده، کشته یا از این گروه، جدا شده‌اند. *ایمن الظواهری*، یکی از معدود چهره‌های شناخته‌شده است که هم‌اکنون رهبری این گروه را برعهده دارد؛ از این رو می‌توان گفت که القاعده، هم‌اکنون با بحران رهبری کاریزماتیک و فعال، روبه‌رو است اما آن سوتر، در عراق و سوریه، داعش توانسته با توسل به اهرم‌های تبلیغاتی، بسیاری از جوانان مسلمان را از اقصی نقاط جهان به قلمرو خلافت خودخوانده بکشاند و نفوذ فکری و ایدئولوژیکی خود را میان نسل جوان جهادی‌ها ارتقا دهد. دسترسی آسان جوانان به شبکه‌های اجتماعی و اینترنت سبب شده تا از لحاظ فکری، نسبت به جهادی‌های دو یا سه دهه پیش، ما نسلی منسجم‌تر و البته رادیکال‌تر را شاهد باشیم (Groll, 2015).

ویژگی‌هایی بارز که القاعده را از داعش در اهداف و روش‌شناسی متمایز می‌کنند، در چند مورد باید خلاصه کرد:

- اینکه در اسناد و مصاحبه‌های انجام‌گرفته از سوی القاعده و رهبران آن، آنها به‌هیچ‌وجه، به ایجاد خلافت اسلامی اشاره‌ای نکرده‌اند یا دست‌کم در اولویت دستور کار آنها نبوده‌است؛ از این جهت، القاعده به گفته حتی برخی از مهره‌های داخلی این گروه از سایر گروه‌های دیگر جهادی، متمایز است. به گفته نلی لهود که درباره سازمان‌ها و گروه‌های جهادی تحقیق‌هایی بسیار انجام داده‌است، القاعده از نظر قائل‌شدن جایگاه برای خود، بسیار متواضعانه‌تر عمل کرده و به‌هیچ‌وجه در جهان اسلام برای جایگاه خود، جاه‌طلب نبوده‌است؛ البته زمان اتخاذ این موضع در قبال عدم تشکیل خلافت اسلامی را باید به دهه ۱۹۸۰ و فرایند تثبیت رهبری اسامه بن‌لادن در ساختار القاعده مربوط دانست. به باور برخی از جمله *روهان گونارتنا*^۱، مرگ عزام به‌وسیله یک بمب کنترل‌شده از راه دور در پشاور پاکستان، کار گروه الجهاد مصر و به دستور اسامه بن‌لادن انجام شد. بن‌لادن از کاریزما و نفوذ عزام بر جهادگران در افغانستان، ناخرسند بود؛ همچنین، برخلاف عزام که قصد داشت، به‌طور مجدد، کشورهای اسلامی را فتح کند (این امر به‌هیچ‌وجه در میان حکام کشورهای اسلامی و عربی قابل‌پذیرش نبود)، بن‌لادن تغییری به‌طور تقریبی ۱۸۰ درجه در مواضع و اهداف گروه سازمان صورت داد و بیشتر سمت و سوی اصلاح‌گرانه به برنامه‌های القاعده بخشید و مبارزه با دشمن فرامنطقه‌ی را در دستور کار قرارداد (Migaux, 2007: 316)؛ درحقیقت به‌نظر می‌رسد که سازمان‌های اطلاعاتی عربی، به‌ویژه مصر و اردن، نقشی مهم در اتخاذ این دیدگاه از سوی القاعده و در نتیجه ترور عزام ایفا کرده‌اند.

- از سوی دیگر از نظر القاعده، تنها سوگند یادکردن از سوی اعضا و پیروان آن برای ایجاد خلافتی اسلامی، کافی است؛ البته شاید این امر را باید ناشی از مناسب‌ندیدن شرایط برای ایجاد این خلافت دید؛ پس می‌توان گفت که القاعده به‌دنبال ایجاد یک خلافت نبوده بلکه منتظر فراهم‌شدن اسباب و شرایط آن بوده تا بتواند آن را محقق کند.

- یکی دیگر از حوزه‌های متمایز میان داعش و القاعده، درخصوص نحوه و کاربرد اهرم خشونت است. اگرچه در ابتدای امر، شاید این دو گروه با هم از لحاظ کاربرد خشونت یکسان به‌نظر آیند، با کمی دقت می‌توان برخی تمایزها را متوجه شد. القاعده خود را به داشتن رابطه متقابل و دوستانه با تمام گروه‌های اسلامی و جهادی، دانشمندان مسلمان، پژوهشگران اسلامی و درکل، بدنه عادی جامعه اسلامی متعهد می‌داند. برای القاعده، کاربرد خشونت و زور باید متناسب با شرایط و موارد آن باشد؛

1 . Rohan Gunaratna

اما داعش برای کاربرد خشونت، هیچ حد و مرزی قائل نیست و حتی این خشونت در بسیاری از موارد در قبال خود مسلمانان و گروه‌های جهادی به‌کاربرده شده است (Al-Ubaydi & et.al, 2014: 30-31).

- همچنین می‌توان گفت که القاعده، بیشتر نقش حامی و ماما را برای سایر گروه‌های جهادی داشته و دارد تا یک موتور محرکه قوی که بخواهد به‌طور مستقیم اقدام کند؛ برای نمونه، حمایت‌های *الظواهری* را در ابتدای امر از ایجاد شاخه این گروه در عراق به دست *ابومصعب الزرقاوی* و تلاش این گروه را برای ایجاد شاخه خود در سوریه به دست گروه النصره می‌توان از این مصداق‌ها دانست؛ در واقع، داعش، بیشتر در جایگاه یک حامی، گروه‌های جهادی مختلف را در کشورهای مختلف حمایت می‌کند تا بتواند خلافت‌های کوچک و مدنظر خود را در این کشورها ایجاد کند تا در نهایت، زمینه برای هدف نهایی که همان خلافت اسلامی یکپارچه است، آماده شود؛ از این جهت با روش داعش که خود به‌صورت مستقیم، به دنبال ایجاد خلافت اسلامی است، فرق دارد (Fishman, 2012: 6).

ویژگی اصلی و بارزی که داعش را از سایر گروه‌های تروریستی متمایز می‌کند و در واقع، نقطه قوت این گروه محسوب می‌شود، توانایی آن در جنگیدن و هم‌زمان، ظرفیت کنترل مناطق تصاحب شده است. در قلمرو سرزمینی خلافت اسلامی خودخوانده داعش، مؤسساتی مختلف و منابعی متنوع برای تأمین بودجه و نیازهای ضروری این خلافت اسلامی در نظر گرفته شده است؛ بازوی نظامی این سازمان نیز در جهت تأمین امنیت و اهداف مورد نظر رهبران آن به‌خوبی عمل کرده است (Lewis, 2014: 9).

شیوه داعش در اداره امور و به‌ویژه، فتح سرزمینی و تأسیس خلافت اسلامی، به شدت بر جنبه سخت‌افزاری و نظامی تأکید دارد. در *مجله دبیق* که زیر نظر این گروه به‌چاپ می‌رسد، آورده شده:

«حملات این گروه (داعش)، نیروهای مرتد را به عقب‌نشینی از مناطق روستایی و سازماندهی در مناطق مهم شهری مجبور خواهد کرد؛ سپس، گروه خلافت اسلامی از این موقعیت استفاده کرده، سطح آشوب هرج‌ومرج را در مناطق شهری به حدی بالا خواهد برد که از آن با نام «توحش» یاد شود؛ گام بعدی در این مسیر، تلاش گروه برای پرکردن خلأ ایجاد شده، در نتیجه آشوب است؛ در این مرحله، دستورها و قوانین مورد نظر، پیاده خواهند شد و جامعه به سمت خلافت اسلامی مدنظر هدایت می‌شود» (Dabiq, 2014: 37).

در همین راستا، داعش، سایر گروه‌های جهادی به‌ویژه القاعده را نکوهش کرده، از آنها که برای خشونت، حد و مرز قائل اند، به شدت انتقاد می‌کند و این‌گونه استدلال می‌کند که عدم توجه به زور و خشونت، مجاهدین را در رسیدن به آرمان خود، دلسرد و ایجاد خلافت اسلامی را بسیار بعید می‌سازد؛

بر این اساس، داعش با توسل به ابزارهای در دسترس، در تلاش است تا آرمان‌های مدنظرش را به بهترین و کامل‌ترین شکل ممکن تحقق ببخشد؛ از این رو، اهداف اصلی داعش را با توجه به مستندهای آورده‌شده در مجله دبیقی، می‌توان به صورت زیر برشمرد:

اهداف داعش را باید در چهار مورد برشمرد:

- ازمیان‌بردن کامل مرزهای سیاسی موجود در عراق، سوریه و کل منطقه که با تضعیف دول مرکزی و ایجاد جنگ‌های فرقه‌ای در منطقه می‌توان به این هدف، نائل شد.

- تأسیس خلافت اسلامی با فتح سرزمینی در عراق و سوریه، حکمرانی در این مناطق و حمایت از مردمان این کشورها در برابر تهدیدهای خارجی.

- دعوت از افراد و نخبگان هم‌رأی و هم‌کیش به قلمرو خلافت اسلامی برای جنگیدن و کار.

- بسط و توسعه قلمرو خلافت اسلامی به خارج از مرزهای این دو کشور و درنهایت، ایجاد جامعه اسلامی یا همان اُمت واحد.

این اهداف سیاسی و ایدئولوژیک بزرگ، به شدت به نیروی نظامی و سخت‌افزاری متکی است. داعش، ابتدا بسیار بر ایجاد جامعه‌ای کارآمد و تثبیت امور اولیه مورد نیاز برای کشورداری و سپس پیاده‌کردن قوانین مربوط به شریعت تأکید دارد و این یکی دیگر از اختلاف‌های موجود میان این گروه و سایر گروه‌های جهادی به‌ویژه القاعده است (Lewis, 2014: 11). القاعده باور دارد که ابتدا باید بتوان مراکز قدرت را در سرتاسر جامعه مسلمانان به‌وجود آورد و به آنها اجازه داد، در مقیاس کوچک سازماندهی شوند تا درنهایت، زمینه برای الحاق این مراکز به هم و اعلام خلافت بزرگ اسلامی، آماده شود اما داعش به هیچ‌وجه به این دیدگاه باور ندارد. بلکه به یک قلمرو مشخص، همانند آنچه در عراق و سوریه برای خود فراهم آورده است، اعتقاد دارد. داعش و رهبران آن بر این باورند که باید قلمرو خلافت اسلامی را مشخص و امور آن را به‌گونه‌ای اداره و سازماندهی کرد که بعدتر بتوان از آن به‌عنوان پایگاه توسعه ارضی و عقیدتی استفاده کرد؛ بنابراین، یکی دیگر از ویژگی‌های منحصربه‌فرد داعش، توان این گروه تبدیل نیرو و قدرت نظامی خود به مراکز حکمرانی در شهرها و مناطق مختلف در عراق و سوریه است که نتیجه این کار، کنترل و سلطه سیاسی بر این مناطق خواهد بود (Hassan, 2015).

نتیجه‌گیری

حرکت بنیادگرایی، ریشه‌های تاریخی دارد که از تحولات و بحران‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، متأسی بوده‌است اما بیداری اسلامی و تحولات چند سال اخیر در نحوه سیاست‌گذاری‌های کلان ایالات متحده و کشورهای منطقه، شرایطی را به‌وجود آورد که تنها برنده این شرایط ویژه و بحرانی، گروه‌های رادیکال مذهبی بودند. رشد و تقویت پایگاه داعش در عراق و سوریه، از سیاست‌های غلط و گاه متناقضی نشأت می‌گرفت که از کشورهای منطقه و فرامنطقه در خاورمیانه دنبال شد. جنگ داخلی سوریه و نابسامانی‌های ساختاری در عراق، زمینه‌ساز رشد گروه‌های تروریستی و افراطی، مانند داعش شد. داعش به‌نوبه خود، شیوه و سبکی نوین و به‌شدت متحول را از توان و ظرفیت‌های گروه‌های بنیادگرا به‌نمایش گذاشت. تحولات ساختاری، فکری، ایدئولوژیکی و فرهنگی که این گروه از خود در عراق و سوریه در دو سال اخیر نشان داده‌است، از نوعی دگرذیسی یا جهش در روند مبارزاتی این گروه‌ها حکایت دارد. تفاوت‌های چشمگیر عملکردی و ایدئولوژیکی این گروه با سایر گروه‌های بنیادگرا همانند القاعده، از آغاز عصری نوین از مبارزات بنیادگرایی در خاورمیانه و حتی فراتر از آن خبر می‌دهد؛ تأکید این گروه به ابزار خشونت لجام‌گسیخته، قدرت نظامی، راهبردهای (تاکتیک‌های) منظم و نوین جنگی و البته تأکید زیاد بر رسانه‌های اجتماعی اینترنت سبب شده تا این گروه به‌سرعت، پایگاه‌هایی سیاسی و اجتماعی قوی، در میان جمعیت مسلمان کشورهای مختلف جهان و خاورمیانه برای خود ایجاد کند؛ در واقع، نگرش متفاوت داعش به مسائل دینی، سیاسی و فرهنگی، زمینه‌ای به‌وجود آورده که این گروه بتواند از سایر گروه‌های بنیادگرا پیشی بگیرد و درحقیقت، به قوی‌ترین گروه بنیادگرا و درعین حال، تروریستی جهان تبدیل شود.

منابع

۱. منابع فارسی

- اسپوزیتو، جان، مهران کامروا و جان واتربری (۱۳۹۱)؛ جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه؛ ترجمه محمدتقی دلفروز؛ چ ۱، تهران: انتشارات جاوید.
- دکمیجان، هرایر (۱۳۹۰)؛ جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب؛ ترجمه حمید احمدی؛ چ ۶، تهران: انتشارات کیهان.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۲)؛ جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت؛ چ ۶، تهران: نشر نی.

۲. منابع انگلیسی

- Alterman, J. B. (2014). Rethinking Strategy toward the Islamic State. CSIS.
- Barrett, R. (2014, November). The Islamic State.
- Cordesman, A. H. (, 2014, July). The New “Great Game” in the Middle East: Looking Beyond the “Islamic State” and Iraq.
- Dabiq-The Return of Khilafah. (2014). Retrieved from <https://azelin.files.wordpress.com/2014/07/islamic-state-22dc481biq-magazine-122.pdf>
- Dina Esfandiari and Ariane Tabatabai. (2015). Iran’s Isis Policy.
- Fishman, B. (2012 , May). The Evidence of Jihadist Activity in Syria. 5(5).
- Groll, E. (2015, August). Al Qaeda Is Losing the Battle for Jihadi Hearts and Minds. Foreign Policy. Retrieved from <https://foreignpolicy.com/2015/08/19/al-qaeda-losing-battle-jihadi-hearts-minds-zawahiri-tape/>
- Hamid, S. (2014). The Enduring Challenge of Engaging Islamists: Lessons from Egypt. POMED.
- IEP. (2015). Global Terrorism Index 2015. Institute for Economics and Peace (IEP). Retrieved from www.economicsandpeace.org
- Kenneth Katzman, Christopher M. Blanchard, Carla E. Humud, Rhoda Margesson, Matthew C. Weed. (2015, February). The “Islamic State” Crisis and U.S. Policy.
- Kirdar, M. J. (2011, June). AL QAEDA IN IRAQ.
- Knudsen, A. (2003). Political Islam in The Middle East.
- Lewis, J. D. (2014, July). The Islamic State: a Counter Strategy for a Counter-State.
- Lieberfeld, D. (2005). THEORIES OF CONFLICT AND THE IRAQ WAR.
- Michael O. Emerson, David Hartman. (2006). THE RISE OF RELIGIOUS FUNDAMENTALISM.
- Migaux, P. (2007). Al Qaeda. In G. C. Blin, the History of Terrorism (K. y. Translated by Edward Schneider, Trans., pp. 314 - 349). UNIVERSITY OF CALIFORNIA PRESS.

- Muhammad al-'Ubaydi, Nelly Lahoud, Daniel Milton, Bryan Price. (2014, December). The Group That Calls Itself a State: Understanding the Evolution and Challenges of the Islamic State.
- Nelly Lahoud and Muhammad al-'Ubaydi. (2013, December). Jihadi Discourse in the Wake of the Arab Spring.
- Poirson, T. (2014, December). Caliphates and Islamic Global Politics. (T. P. Oprisko, Ed.)
- Zelin, A. Y. (2014). The War between ISIS and al-Qaeda for Supremacy of the Global Jihadist Movement.
- BIBLIOGRAPHY Choueiri, Y. M. (2015). International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences (Second Edition Ed.).
- Encyclopedia of POLITICS: The Left and the Right (Vol. 2). (2005). United States of America: Sage Publications, Inc.
- BIBLIOGRAPHY Milton-Edwards, B. (2014). Islamic Fundamentalism since 1945 (Second Edition Ed.). Routledge.

۳. منابع الکترونیکی

- Al-'Adnani, A. M. (2014, may). New audio message by ISIS Shaykh Abu Muhammad al-'Adnani as-Shami. pietervanostaeyen. Retrieved from <https://pietervanostaeyen.wordpress.com/2014/05/12/new-audio-message-by-isis-shaykh-abu-muhammad-al-adnani-as-shami-apologies-amir-al-qaida/>
- Hassan, H. (2015, May). Inside ISIS: on the "Army of Terror". Retrieved from <https://youtu.be/oE-re1JcXV4>
- McCants, W. (2015, SEPTEMBER). The Believer. Retrieved from <http://www.brookings.edu/research/essays/2015/thebeliever>
- Wilgenburg, W. v. (2015, Febraury). 'Fight Them until There Is No Fitnah': The Islamic State's War With al-Qaeda. Jamestown. Retrieved from http://www.jamestown.org/single/?tx_ttnews%5Btt_news%5D=43554&no_cache=1
- Zelin, A. Y. (2015, January). The Islamic State. Retrieved from <https://www.youtube.com/watch?v=oIm76e1vMv0>

Daesh-Alqaeda Islamic Fundamentalism: Structural and Ideology differentiation

Salehi, S.J. ^{1*}
Moradi Niaz, F. ²

Received on: 11/26/2015
Accepted on: 07/03/2016

Abstract

Islamic awakening and its outcomes in political, economical, and cultural aspects has changed political equations in the Middle East. Significant role of Alqaeda and Daesh in recent changes specially in Syria war and Iraq political crisis, has totally changed political status of the Middle East. Obvious violence of Daesh against other groups in these countries and its political, social, and ideology position growth in the area is a subject in academic environment. Despite the existence of some similarities in structure and ideology, new movement of fundamentalism in the area has had changes and metamorphosis in many aspects. Daesh which is currently the most powerful terrorist and fundamentalist group in the world, has shown modern approach in policy making and functions. Control of big part of Iraq and Syria and also recruiting thousands of military forces from all over the world shows the relative successful performance of this group. In this paper, we compare Daesh and Alqaeda according to structural and ideological indexes.

Keywords: Islamic Fundamentalism, Daesh, Alqaeda, Violence, Ideology.

1* . Assistant professor, faculty member of Political Science, University of Shiraz.

(Corresponding Author: salehi_j@yahoo.com)

2 . M.A. student, Middle East Studies, University of Shiraz.